

# Marginalization in Iran and its Roots

*Seyyed Saeed Zahed Zahedani\**

*Associate Professor of Sociology and member of the Research Institute for Transformation  
in Humanities and Social Sciences, Shiraz University*

*Email: zahedani@shirazu.ac.ir*

## **Abstract**

Marginalization has been one of the most important social ills in our society for more than 80 years, and the measures taken to address it so far have not worked. The purpose of this study is to investigate the roots of this phenomenon in the contemporary history of Iran and its evolution. This article, by referring to historical sources and conducting a documentary research, examines the structural roots of this phenomenon and examines its evolution by referring to official statistics. The theory used is the theory that Zahed introduced in the book *Marginalization* in 1986 and based on it, he has conducted several researches on migration and migrations leading to marginalization. In this article, it becomes clear that the roots of marginalization are in the way of structuring development in Iran, which began in the middle of the Qajar period and intensified in the second Pahlavi period with American development plans. After the Islamic Revolution, due to not changing the centralized development plans and trying to repair the superstructure of the plans and empower the residents of the marginalized areas, but this phenomenon still remains and its dimensions have been increasing day by day. At the end of the article, the efforts are made to change the direction of development, growth and development and use a decentralized strategy.

**Keywords:** Development, Progress, Centralism, Decentralization, Colonization, Globalization.

---

\*. Date of Reception: 2021/09/20 , Date of Acceptation: 2021/12/066

## حاشیه‌نشینی در ایران و ریشه‌های آن

سید سعید زاهد زاهدانی\*

دانشیار جامعه‌شناسی و عضو پژوهشکده تحول در علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز

Email: zahedani@shirazu.ac.ir

### چکیده

حاشیه‌نشینی یک از آسیب‌های مهم اجتماعی بوده که بیش از ۸۰ سال است در جامعه ما بروز کرده و تمهیداتی که تاکنون برای رفع آن به کار گرفته شده، کارساز نبوده است. هدف از این تحقیق، واکاوی ریشه‌های این پدیده در تاریخ معاصر ایران و سیر تحولی آن است. این مقاله با مراجعه به منابع تاریخی و با انجام یک تحقیق سندی ریشه‌های ساختاری این پدیده را مورد بررسی قرار داده و سیر تحول آن را با مراجعه به آمارهای رسمی بررسی کرده است. نظریه مورد استفاده نظریه‌ای است که زاهد در سال ۱۳۶۵ در کتاب حاشیه‌نشینی معرفی کرده و بر اساس آن تحقیق‌های متعددی در مورد مهاجرت و مهاجرت‌های منجر به حاشیه‌نشینی به انجام رسانده است. در این مقاله روشن می‌شود که ریشه‌های حاشیه‌نشینی در طرز ساختار سازی توسعه در ایران است که از میانه‌های دوره قاجار آغاز شده و در دوران پهلوی دوم و با برنامه‌های توسعه آمریکائی تشدید شده است. بعد از انقلاب اسلامی به علت تغییر ندادن برنامه‌های تمرکزگرای توسعه و تلاش در ترمیم روبنایی برنامه‌ها و توانمندسازی ساکنین مناطق حاشیه‌نشین تغییراتی صورت گرفته، اما همچنان این پدیده باقی مانده و روزبه‌روز بر ابعاد آن افزوده شده است. در انتها مقاله به تلاش‌های صورت گرفته برای تغییر مسیر توسعه، رشد و پیشرفت و استفاده از راهبرد غیر تمرکزگرا می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: توسعه، پیشرفت، تمرکزگرائی، غیر تمرکزگرائی، استعمار، جهانی‌شدن.

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

## مقدمه

بعد از رنسانس تمدن غرب در اروپا بر اساس مکتب انسان‌گرایی<sup>۱</sup> و دنیاگرایی<sup>۲</sup> به وجود آمد. در مکتب دنیاگرا توجه فقط به واقعیت مشهود است و واقعیت غیب که در رأس آن وجود خداوند تبارک و تعالی قرار دارد، نادیده گرفته می‌شود. از این رو، به جای شعار «انسان اشرف مخلوقات است» شعار «انسان اشرف موجودات است» برقرار شد و مکتب انسان‌گرایی به وجود می‌آمد (زاهد و دیگران، ۱۳۹۳). بر اساس این مکتب، فرهنگی به وجود آمد که در آن انسان به خود حق داد در راستای منفعت خویش، هر نوع دخل و تصرف در عالم بنماید. برای پرهیز از هرج و مرج و دخالت در دخل و صرف‌های یکدیگر، مالکیت را حد آزادی قرار دادند. از این رو، تلاش و حرصی برای افزایش حدود مالکیت بروز کرد. هرچه حد مالکیت بیشتر بود، شخص از آزادی بیشتری برخوردار می‌شد. از این رو، این فرهنگ را می‌توان فرهنگ سلطه بر موجودات جهان نام نهاد. بر اساس این فرهنگ، جریان استعمار دیگر سرزمین‌ها پا گرفت. همه کشورهای اروپائی که مرکز این فرهنگ بودند، برای افزایش حدود مالکیت خود چنگ اندازی به دیگر نقاط دنیا را آغاز کردند. به این ترتیب، همه سرزمین‌های قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکا به گونه‌ای مستعمره یکی از کشورهای اروپائی شدند.<sup>۳</sup>

میل به افزایش مالکیت غیر از دیگر جنگ‌ها، در اروپا دو جنگ جهانی اول و دوم را رقم زد که در آن حدود ۶۰ میلیون نفر کشته شدند (Urlanis, 1971, p310). آمریکا در عمل فاتح جنگ دوم جهانی شد و قادر شد حدود سلطه خود را نه تنها بر اروپا، بلکه بر مستعمره‌های آنان نیز گسترش دهد. در زمان بازسازی خرابی‌های جنگ با ارائه طرح مارشال مالک صنایع اروپا و بعد هم با طرح‌های مشابه صاحب نفوذ در مستعمره‌های اروپائیان شد. فرمول اصلی طرح‌های مذکور سرمایه‌گذاری آمریکا در کشورهای مختلف و رواج صنعت در آنان بود که به تبع آن، شهرنشینی مدرن در اقصا نقاط جهان رواج یافت. این حضور در کشورهای غیر اروپائی با عنوان توسعه توجیه شد. کشورهای جهان سوم هم به کشورهای در حال توسعه موصوف شدند.

برنامه توسعه دارای سه مرحله مجزای توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی و توسعه سیاسی است. در توسعه اقتصادی، صنعتی شدن و افزایش شهرنشینی هدف است. در توسعه فرهنگی، انتقال الگوی فرهنگی به ویژه الگوی مصرف غرب به کشورهای جهان سوم مورد نظر است تا به مصرف محصولات صنعتی تولید شده پردازند. در مرحله توسعه سیاسی هدف گسترش لیبرال دموکراسی به کشورهای جهان سوم است. در مرحله اول، این کشورها به

1. Humsnism.

2. Secularism.

۳. غیر از ایران که با نهضت تنباکو از زیر بار استعمار مستقیم انگلستان رفتن در امان ماند.

زائده‌ای بر اقتصاد آمریکا تبدیل می‌شوند. در مرحله دوم به فرهنگ مصرفی آن مبتلا می‌گردند و در مرحله سوم تحت سلطه فرهنگ و دستگاه سیاسی آمریکا قرار می‌گیرند.

در همان مرحله اول، گسترش شهرنشینی موجب افزایش مهاجرت‌های روستا به شهر می‌شود. با توجه به محدودیت امکانات شهری برخی از این مهاجران پس رانده می‌شوند و پدیده حاشیه‌نشینی به‌این‌ترتیب بروز می‌کند. تعریف ما از حاشیه‌نشینی این است: «کسانی که در محدوده شهر زندگی می‌کنند، اما جذب اقتصاد و فرهنگ شهری نشده‌اند.» متمرکز شدن امکانات در دست عده‌ای امکان جذب کامل همه مهاجران را فراهم نمی‌کند و به عبارت دیگر می‌توان گفت ریشه اصلی حاشیه‌نشینی برنامه‌های توسعه است و حاشیه‌نشینی مانند دملی چرکین، محصول روند مهاجرت‌هایی است که بیش از حد امکانات شهری انجام می‌شود.

با توجه به آنچه آمد در تحلیل نظری می‌توان گفت منشأ پدیده حاشیه‌نشینی در اصل سیاست‌های توسعه‌ای نظام سلطه جهانی است. این نظام برای تضمین مدیریت سرمایه‌گذاری‌های خود در کشورهای جهان سوم به یک دستگاه مدیریت متمرکز در این کشورها متکی است. مدیریت متمرکز سازوکارهای تمرکزگرا برای اعمال مدیریت خود ایجاد می‌کند و به‌این‌ترتیب امکانات کشور به‌صورت تمرکزگرا توزیع می‌شود. این تمرکزگرایی در توزیع امکانات موجب انباشته شدن ثروت در دست عده‌ای و بی‌کلاه ماند سر عده‌ای دیگر می‌شود. در شهرها محلات اعیان‌نشین و محلات فقیرنشین شکل می‌گیرد و به‌این‌ترتیب کاخ‌نشینی و کوخ‌نشینی ایجاد می‌شود. مهاجرت و جمعیت همیشه به‌سوی نقاطی است که در آنجا امکانات وجود دارد. توزیع تمرکزگرای امکانات، جمعیت را هم به سمت خود می‌کشاند که سرریز آن پدیده حاشیه‌نشینی است.

در ایران افزایش بی‌رویه جمعیت تهران در کشور و کلان‌شهرها در استان‌ها و از سوی دیگر، خالی از سکنه شدن بسیاری از روستاها و آبادی‌ها و افزایش مهاجرت‌های روستا به شهر و در نتیجه ایجاد پدیده حاشیه‌نشینی، محصول همین نوع از تنظیمات الگوی اقتصادی است.

در این مقاله با استفاده از اطلاعات موجود در مورد تاریخ معاصر ایران و جهان به بیان تاریخچه حاشیه‌نشینی، ریشه‌ها و تحولات آن از گذشته تا امروز در ایران می‌پردازیم. این تحقیق دنباله تحقیقاتی است که نگارنده در مورد مهاجرت و حاشیه‌نشینی بر اساس نظریه‌ای که خود معرفی کرده است. از نظر این قلم، سیاست‌های اتخاذ شده برای توسعه در ایران ریشه اصلی بروز حاشیه‌نشینی است. از این‌رو، هدف عمده این مقاله آسیب‌شناسی سیاست‌های توسعه در ایران و نشان دادن رابطه آن با حاشیه‌نشینی است.

## چارچوب نظری

این بررسی با توجه به نظریه‌ای که نگارنده در سال ۱۳۶۹ در کتاب حاشیه‌نشینی از انتشارات دانشگاه شیراز، معرفی کرده است انجام می‌گیرد. آن کتاب متعاقب مقاله‌ای که نگارنده در سال ۱۳۶۵ تحت عنوان «نظریه‌ای در

مورد مهاجرت با توجه به نمونه ایران» در مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز به چاپ رسیده بود انتشار یافت. در سال ۱۳۸۵ مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی کلان به مهاجرت و توزیع جمعیت در ایران از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵» در مجله نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران با اتکا به همان نظریه مهاجرت که برای توضیح حاشیه‌نشینی هم به‌کاررفته بود، نشر یافت و در واقع با استفاده از آمار سه سرشماری مجدداً قدرت توصیف و تحلیل حرکت‌های جمعیتی را نشان داد. بر اساس این نظریه، نگارنده مقاله، معتقد است که روابط اجتماعی مسلط، شامل قوانین و هنجارها، زیربنای حرکات جمعیتی را تشکیل می‌دهد.

روابط اجتماعی به شیوه خاص خود، از طریق روش‌ها، دستگاه‌ها، سازمان‌ها و ابزارها اجرائی می‌شود. ساختار اجتماعی و روابط اجتماعی مسلط شیوه رفع نیازهای اجتماعی را مشخص می‌سازد؛ بنابراین، دستیابی به امکانات و رفع نیازهای انسان تحت تأثیر این روابط قرار می‌گیرد. در شرایطی که روابط اجتماعی متمرکز برنامه‌ریزی شود، انسان‌ها برای برآورده کردن نیازمندی‌های خود به‌سوی قطب‌های تمرکز امکانات حرکت می‌کنند و توزیع حرکات جمعیتی متمرکز می‌گردد. در صورت غیر متمرکز بودن روابط اجتماعی توزیع مهاجران نیز غیرمتمرکز و به‌سوی قطب‌های پراکنده توزیع امکانات خواهد بود. لازم به یادآوری است که عوامل خارجی می‌تواند تسهیل‌کننده و یا مخل این روند باشد که باید به‌صورت موردی موردتوجه قرار گیرد (زاهد، ۱۳۶۵، ص ۱۸-۱). همان‌طور که گفته شد سرریز این مهاجرت‌ها بروز پدیده حاشیه‌نشینی است.

در این بررسی مهاجران به‌صورت نیروهای صرفاً منفعلی در نظر گرفته نمی‌شوند که فقط تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های کلان جامعه به مهاجرت اقدام می‌کنند. آن‌ها انسان‌های آگاه و فعالی هستند که برای بهبود وضعیت خویش خردمندانه، تصمیم به ترک وطن می‌گیرند، اما تعداد قابل‌توجهی از مهاجران به همان دلایلی که در مبدأ قادر نبودند نیازهای اساسی خود را برآورده کنند در مقصد نیز چندان موفق نیستند؛ لذا برای بسیاری از مهاجران، مهاجرت امری اجباری و تحت‌فشار نیروهای کلان اجتماعی قلمداد می‌شود. مهاجرت عمل مذمومی نیست. برای توزیع بهینه امکانات و جمعیت انجام می‌شود، اما هدایت درست این حرکت است که موجب رشد بهینه و مناسب جامعه در راستای پیشرفت خود می‌شود وگرنه، پدیده‌های ناشایستی مانند حاشیه‌نشینی را در پی خواهد داشت.

نظام تمرکزگرای اجتماعی عاملی است که موجب پیشگیری از قدرت عمل بهینه حرکت‌های مهاجرتی می‌شود. فقر و حاشیه‌نشینی پدیده‌هایی نیستند که افراد به‌دلخواه آن را انتخاب کنند و به همین دلیل نیز افراد درگیر در این وضعیت، به‌راحتی و به‌دلخواه نمی‌توانند از آن رهایی یابند. فقرا و حاشیه‌نشینان باوجود سراب امکان مشارکت فعال در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تغییر وضعیت می‌دهند. این تحول زمانی شکل بهنجار به خود خواهد گرفت که روابط اجتماعی از حالت تمرکزگرا به غیر تمرکزگرا بدل گردد.

## تعریف مفاهیم

مراد از مفاهیم به‌کاررفته در این تحقیق به شرح زیر است:

**مهاجرت:** منظور از مهاجرت جابجایی مردم بین استان‌های کشور است. بر اساس تعریف مرکز آمار ایران آن دسته از اعضای خانوارهای معمولی ساکن، گروهی و دسته‌جمعی که شهر یا آبادی محل اقامت خود را در فاصله سال‌های بین دو سرشماری تغییر داده‌اند، مهاجر شناخته می‌شوند.

**حاشیه‌نشینی:** تعریف و توصیف حاشیه‌نشینی برحسب موضع محقق و شرایط جامعه کمی متفاوت صورت می‌گیرد. به‌طورکلی می‌توان گفت حاشیه‌نشینی یعنی زندگی کردن در محدوده اقتصادی شهر بدون جذب شدن در اقتصاد شهر. در ادامه به چند تعریف از حاشیه‌نشینی اشاره می‌کنیم و در نهایت تعریف موردنظر خود را ارائه می‌نماییم. حاشیه‌نشینان معمولاً مهاجرین روستایی هستند که برای دستیابی به زندگی بهتر به شهر وارد می‌شوند (بررسی حاشیه‌نشینان شهر تهران، ۱۳۵۰، ص ۷). حاشیه‌نشینان بیشتر بر اثر نیروی دافعه‌ای؛ زیرا فقر و بیکاری در مقایسه با جاذبه شهری از زادگاه خود - روستا، ایل یا شهر - به شهر وارد می‌شوند. از ویژگی‌های آن‌ها بی‌سوادی و نداشتن مهارت است به این دلیل نمی‌توانند در شهر جذب بازار کار شوند. عامل پسران شهری آن‌ها را به حاشیه شهر می‌کشاند و در سکونتگاه‌های غیر معمولی در شهر زندگی می‌کنند (منصوریان، ۱۳۵۶). حاشیه‌نشینی به‌نوعی مسکن گفته می‌شود که افرادی بدون اجازه و یا پرداخت اجاره‌بها آن را اشغال کرده و آن را پناهگاه خویش قرار داده‌اند (McGee, 2008, p17). حاشیه‌نشینان گروه‌های اجتماعی هستند که در شهرها پدید می‌آیند و بر سر دوراهی انتقال اجتماع هستند. ۱. آنان که به شهر به‌طور موقت وارد می‌شوند به مسکن موقت نیاز دارند و ۲. افرادی که از نظر اقتصادی - اجتماعی از شهرها رانده می‌شوند حاشیه‌نشین می‌شوند (Elias, 1964, p251-252). حاشیه‌نشینی خرده‌فرهنگی با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهایی است که در محل‌هایی با بهداشت کم و سلامت کم، با کج‌روی‌های اجتماعی و مشخصات دیگری که انزوای اجتماعی و طرد شدن را به دنبال دارد، به اجرا درمی‌آید (Clinard, 1966, p20-23). تعریف مختار ما از حاشیه‌نشینی به این شرح است: حاشیه‌نشینان کسانی هستند که در محدوده اقتصادی شهر زندگی می‌کنند و جذب نظام اجتماعی - اقتصادی شهر نشده‌اند (زاهد، ۱۳۵۸).

**منطقه حاشیه‌نشین:** منطقه‌ای که دارای نوعی توسعه شهری بدون برنامه‌ریزی و کنترل و بدون رعایت مقررات شهرسازی توسط توده مردم باشد را منطقه حاشیه‌نشین می‌گوییم. این نوع مناطق از خدمات اجتماعی بسیار کمتری نسبت به دیگر مناطق شهری برخوردار هستند. ساکنین این مناطق با مسکن نابهنجار و با میانگین منزلت شغلی پایین، درآمد پایین و نداشتن مهارت کافی و مشخص تعریف می‌شوند.

**تمرکزگرایی:** اگر روابط اجتماعی به‌گونه‌ای تنظیم شود که امور جاری و رفع نیازهای مادی و غیرمادی جمعیت در دست عده‌ای خاص متمرکز شود و غالب مردم برای رفع نیازهای خود به آن عده اندک مراجعه کنند این‌گونه

روابط اجتماعی به گونه متمرکز برنامه‌ریزی شده است. در غیر این صورت اگر مردم برای انجام امور خود نیازمند قطب‌های متعدد مدیریت و تصمیم‌گیری نباشند، بلکه انجام امور آن‌ها به عهده خود آن‌ها گذاشته شده باشد روابط اجتماعی غیر تمرکزگراست (زاهد، ۱۳۶۹، ص ۲۹).

در این مقاله وقتی از آمار مرکز، آمار ایران استفاده می‌کنیم، مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی، کارفرمایان در بخش خصوصی و مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی به‌عنوان شاخص تمرکزگرایی و کارکن مستقل به‌عنوان شاخص تمرکززدایی در نظر گرفته شده است. افزایش مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی، کارفرمایان در بخش خصوصی و مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی، نشانه افزایش و کاهش آن‌ها نشانه کاهش تمرکزگرایی است. افزایش کارکن نشانه کاهش تمرکزگرایی یا تمرکززدایی است و کاهش این گروه به نشانه افزایش تمرکزگرایی است.

**روابط اجتماعی:** رفتار مشخص، منظم و تکرارپذیر در بین دو یا چند فرد را روابط اجتماعی می‌گوییم. نوع شغل هر کس نشان‌دهنده نوع و میزان رفتار او با دیگر افراد جامعه در نظر گرفته شده است؛ بنابراین، در این بررسی شغل به‌عنوان شاخص رابطه اجتماعی است.

**میزان تمرکزگرایی:** میزان مشارکت افراد در اختیارات مربوط به اداره امور مملکت، سازمان یا گروه میزان تمرکزگرایی اجتماعی را نشان می‌دهد. تمرکز اختیارات نشانه تمرکزگرایی و توزیع آن نشان از عدم تمرکزگرایی در روابط اجتماعی دارد. نوع مشاغل میزان اختیارات آنان در امور اجتماعی - اقتصادی را مشخص می‌کند.

**امکانات اجتماعی:** انواع مختلف دارایی و ثروت، منابع مادی و غیرمادی مشروع که سبب رفع نیاز افراد می‌شود. شاخص امکانات اجتماعی - اقتصادی در این بررسی سواد و منزلت شغلی است. میزان بهره‌مندی از امکانات اجتماعی - اقتصادی که توسط متغیرهای سواد و منزلت شغلی مشخص می‌شود شاخص امکانات در نظر گرفته شده است.

**منزلت شغلی:** موقعیتی که فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی در مقایسه با سایر افراد کسب می‌کند.

**سواد:** تعداد سال‌هایی که فرد در مدرسه، دانشگاه، مراکز فنی حرفه‌ای، کاردانش و یا سایر مراکز معتبر علمی سپری کرده است. میزان بهره‌مندی از آموزش مدرسه‌ای و سایر انواع آموزش رسمی نشان‌دهنده میزان سواد هر فرد است.

برای استفاده از آمارهای مرکز، آمار ایران در مورد مفاهیم مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی، مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی، کارفرما و کارکن مستقل تابع تعاریف آن مرکز شده‌ایم (سرشماری ۱۳۸۵، ص ۱۲).

## روش این تحقیق

بررسی حاضر پس از پرداختن به سوابق تاریخی که با روش سندی و مراجعه به اطلاعات تاریخی، انجام خواهد شد، درصدد است تا تأثیر تمرکزگرایی در روابط اجتماعی کشور را بر مهاجرت و سرریز آن یعنی حاشیه‌نشینان، ارزیابی کند. اطلاعات لازم از سرشماری سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰ مرکز آمار ایران و تحقیقات صورت گرفته در مورد تعداد حاشیه‌نشینان اخذ شده است. آمارهای مهاجرت و درصد شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر برحسب وضع شغلی در کل کشور و استان‌ها جمع‌آوری شده و برای آسان‌تر شدن مقایسه، درصد آن‌ها محاسبه شده است. درصد شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر برحسب وضع شغلی و استان از رابطه‌های زیر محاسبه شده است:

$$100 \times \frac{\text{تعداد مزد و حقوق بگیران بخش عمومی در هر استان}}{\text{تعداد شاغلان آن استان}} \text{ درصد مزد و حقوق بگیران بخش عمومی در هر استان}$$

$$100 \times \frac{\text{شاغلان بخش خصوصی در یک استان}}{\text{کل شاغلان آن استان}} \text{ درصد شاغلان بخش خصوصی}$$

$$100 \times \frac{\text{تعداد کارفرمایان در هر استان}}{\text{تعداد شاغلان بخش خصوصی آن استان}} \text{ درصد کارفرمایان بخش خصوصی در هر استان}$$

$$100 \times \frac{\text{تعداد مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی در هر استان}}{\text{تعداد شاغلان بخش خصوصی آن استان}} \text{ درصد مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی در هر استان}$$

$$100 \times \frac{\text{تعداد کارکنان مستقل در هر استان}}{\text{تعداد شاغلان بخش خصوصی آن استان}} \text{ درصد کارکنان مستقل در هر استان}$$

و درصد مهاجران کل کشور و استان‌ها از رابطه زیر محاسبه شده است.

$$100 \times \frac{\text{تعداد مهاجران یک استان}}{\text{مهاجران کل کشور}} \text{ درصد مهاجران}$$

## متن تحقیق

از زمانی که مردم ایران با تمدن مدرن روبه‌رو شدند، فکر توسعه و پیشرفت در بین آنان، به‌ویژه نخبگان، پیدا شد و این امر به‌عنوان یکی از اهداف ملی لحاظ شد. مسئله عقب‌افتادگی در دوره فتح علی شاه (۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق / ۱۷۹۷-۱۸۳۴ م) دومین پادشاه قاجار به‌صورت ملموس، خود را نشان داد و به‌صورت یک نیاز اجتماعی مطرح شد. در آن دوره برای رفع این نیاز تلاش‌هایی صورت گرفت. او از نخبگان سراسر کشور دعوت کرد تا به تهران پایتخت بیایند و با هم‌فکری به رونق کشور بپردازند. پیشرفت‌های فرهنگی؛ از جمله، چاپ و نشر کتاب‌هایی مانند معراج

السعادة توسط ملااحمد نراقی حاصل شد، اما چندان نتیجه‌بخش نبود. در این دوران و البته از چندی پیش، در حوزه‌های علمیه علمای اصولی که به عقل در استخراج احکام بها می‌دهند در مقابل علمای اخباری که متمسک به‌صورت روایت می‌باشند به قدرت رسیده بودند. در کنار این حرکت مکتب‌های انحرافی هم جان گرفته بود؛ از جمله، شیخ احمد احسائی هم به طرح نظریات خویش پرداخت که منجر به ظهور فرقه شیخیه و در ادامه بابیه و بهائیه شد (زاهد زاهدانی، ۱۳۸۰، ص ۹۱-۹۰).

اولین حرکت برای نوسازی کشور از ارتش شروع شد. در دوره فتح علی شاه قاجار شکست در جنگ‌های ایران و روس روحیه مدیران کشور را تضعیف کرد. در این جنگ‌ها ایرانیان برتری تکنیکی نظامی روس‌ها را مشاهده کردند و برای چاره‌اندیشی از دولت‌های اروپائی برای نوسازی ارتش خود و مقابله با روس کمک خواستند، اما کشورهای اروپائی عمدتاً بر اساس منافع خویش عمل کرده و می‌کنند؛ زیرا غالباً همه مسیحی بودند و سابقه جنگ‌های صلیبی به‌عنوان جزئی از هویت متحدشان در آمده بود. در مقابل کشور ما که مسلمانیم، خود را در یک جبهه می‌دیدند. فرانسه می‌خواست از خاک ایران برای حمله به هندوستان استفاده کند. بر اساس معاهده فین کشتاین با دولت ناپلئون توافق شده بود که فرانسویان ارتش ایران را نوسازی کنند و به وسایل جدید تجهیز نمایند. بر اساس این معاهده مقرر شده بود که اگر ایران در معرض حمله روس‌ها قرار گرفت فرانسه از ایران حمایت نماید، اما از جانب فرانسه با سازش با روس، این قرار نقض شد (مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۱-۲۱۰).

پس از عمل نشدن به این معاهده، ایران به انگلستان متوسل شد و از او برای تجهیز و تعلیم نظامی خود کمک خواست. انگلستان در آن روز ایران را به‌عنوان حائلی بر سر راه دیگر دولت‌های اروپائی به هندوستان می‌نگریست از این جهت مایل به حمایت از آن بود. در ضمن، انگلستان با روسیه، علیه ناپلئون متحد بود (مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۷). در نتیجه سازش روس و انگلیس، قراردادهای با انگلستان هم از جانب انگلیس نقض شد و ایران متکی به انگلستان و بعد هم عثمانی بالاخره سرحدات خویش را در شمال کشور از دست داد (مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲).

پس از شکست ناپلئون و تبعد او به جزیره الب، سرگور اوزلی، سفیر انگلستان در ایران، به دولت متبوع خود نوشت: «زیرا ناپلئون به جزیره الب تبعید شده و سرحدات هندوستان تأمین گردیده است و خطری متوجه آنجا نیست بهتر است ایران در همان حال توحش و بربریت باقی بماند» (مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰). به این ترتیب اولین شکست قطعی از اتکا به دول اروپائی برای نوسازی نیروی نظامی ایران، شکل گرفت.

عباس میرزا، ولیعهد و فرزند فتح علی شاه که فرماندهی جنگ را به عهده داشت بعد از شکست، به فکر اعزام دانشجو برای فراگرفتن تکنیک‌های ساخت سلاح و مدیریت نظامی به اروپا افتاد. در این دوره هرچند شکست در جنگ‌های ایران و روس بسیار سخت بود، اما بدنه جامعه ایرانی با توجه به همان اختلاف دینی، خود را برتر از کفار می‌دانست. ماجرای قتل گریبایدف و دیگر ابواب جمعی او که به ناموس ایرانی مسلمان اهانت کرده بود، این روحیه را در ملت ایران به خوبی نشان می‌دهد (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶).

پس از دوران نسبتاً کوتاه سلطنت محمدشاه که با اتکا به همان روحیه شکست‌خورده، با یاری نیروها نظامی انگلیس از تبریز به تهران آمده بود (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶)، نوبت به ناصرالدین‌شاه رسید. همراه ناصرالدین‌شاه پیشکار او هم از تبریز به تهران آمد و در سمت صدراعظمی قرار گرفت (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸). او میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. امیرکبیر با وجود این که فقط حدود سه سال در مصدر امور بود از خود آثار مهمی به جا گذاشت. او از همان روحیه مردمی برخوردار بود.

درواقع اولین برنامه توسعه‌ای که در ایران معاصر، اجرا شد اصلاحات میرزا تقی‌خان صدراعظم، ملقب و معروف به امیرکبیر بود. او تلاش نمود اعتبارات دربار را با حساب‌و‌کتاب کند. در آن زمان هرکس به هر مقدار که می‌خواست با توسل به فضل ملوکانه، می‌توانست برداشت و خرج کند. ارتش را منظم کرد. به همین جهت او را امیر نظام هم می‌گفتند. با همین ارتش توانست شورش‌هایی را که در سه نقطه کشور فرقه بایه ایجاد کرده بود سرکوب کند و سران آنان را به عثمانی تبعید نماید (آیتی، بی تا ص ۱۳۳ و ۱۴۹). بایه و بعداز آن بهائیه با ادعا نسبت به ظهور امام زمان (عج) و سپس منسوخ اعلام کردن دین مبین اسلام به تأسیس تفکری من‌درآوردی، اقدام کرده بودند. این تفکر در واقع ستون امیدبخش همه ادیان ابراهیمی و به‌ویژه دین اسلام و بالأخص مذهب شیعه، یعنی وجود منجی عالم بشریت و امام زمان (عج) را نشانه رفته بود. آنان دست‌آویزی از جانب بیگانگان - در آن زمان روس و انگلیس - برای شکستن اقتدار دینی و ملی مسلمانان و ایرانیان بوده و هستند.

امیرکبیر برای اطلاع یافتن درباریان و سران کشور از اخبار درست روز، روزنامه‌ای تحت عنوان وقایع اتفاقیه چاپ کرد تا هم این سران بر اساس اطلاعات درست تصمیم بگیرند و هم از رو دست خوردن‌ها و دوباره‌کاری‌هایی که در رأس کشور وجود داشت اجتناب شود. برای داشتن اطلاع و رابطه با کشورهای اروپائی سفیر در نظر گرفت. تا آن زمان ایران در دیگر کشورها سفیر رسمی ثابت نداشت. دادگاه‌های کشور را هم یکدست کرد؛ زیرا دادگاه‌ها در دست علما بود و در هر جا هر قاضی بر اساس فتوای خود حکم صادر می‌کرد احکام صادره در نقاط مختلف کشور برای یک جرم متفاوت از آب درمی‌آمد. او با قرار دادن یک مجتهد به‌عنوان معیار برای تقلید احکام اختلافی از او در بین قضات کشور این احکام را یکسان کرد (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹-۱۶۳).

در بخش فرهنگی دارالفنون را تأسیس کرد تا به تربیت نیروی انسانی تخصصی در فن‌هایی که محصول دانش‌های ایجادشده در تمدن مدرن بود پردازد. غیر از استخدام مدرسین مهندس، در علوم پایه نیز مدرسینی از خارج استخدام کرد. عقب‌افتادگی تکنیکی از غرب بزرگ‌ترین مسئله‌ای بود که در آن زمان ذهن‌ها را به خود مشغول کرده بود. او ترجیح می‌داد به‌جای اعزام دانشجویان به خارج، اساتید اروپائی را برای آموزش جوانان ایرانی به کشور دعوت کند (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶-۱۶۵).

با تبعید امیرکبیر هنوز فکر او در جریان بود. رسمی را که او بنا نهاده بود برای فکر کردن، برنامه‌ریزی نمودن و سپس عمل کردن، دست خودکامگان و از آب گل‌آلود ماهی بگیران را می‌بست. چاره کار نهائی را در از بین بردن او

دیدند. فرمان قتل او را از شاه گرفتند و جلادان به سراغ او رفتند. او در حمام فین کاشان به رگ زدن خود تن داد و وصیت نمود تا جنازه او را در جوار حرم امام حسین (ع) در کربلا به خاک بسپارند (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹).

سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا که همراه با خسارت‌های مالی بود، موجب شد او به فکر اصلاحاتی به تقلید از نظام‌های اروپائی بیفتد. اصلاحاتی که عمدتاً در دربار و دولت انجام شد، مانند کوتاه شدن دامن زنان درباری به تقلید از بالرین‌های اروپائی و اصلاحات صورت گرفته در وزارتخانه‌ها و طرح‌هایی که در پایتخت اجرا شد، مانند کشیدن راه‌آهن از تهران به حضرت عبدالعظیم که با نام ماشین دودی معروف شد.

اولین طرح مدون برای توسعه و به‌منظور جبران عقب‌افتادگی اجتماعی از قافله تمدن مدرن در نیمه قرن سیزدهم هجری شمسی صورت گرفت. یکی از همراهان ناصرالدین‌شاه میرزا یوسف خان تبریزی (یوسف مستشارالدوله) (۱۳۱۳-۱۲۳۹ هجری قمری / ۱۲۷۴-۱۲۰۲ هجری شمسی / ۱۸۲۳-۱۸۹۵ میلادی) کاردار ایران در پاریس بود. او کتاب یک کلمه را در سال ۱۲۴۸ یعنی آخرین سال مأموریت خود در پاریس نوشت و در سال ۱۲۵۳ هجری شمسی در ایران به چاپ رساند. او از همفکران میرزا فتح علی آخوندزاده و میرزا ملکم خان، و همچنین عضو یکی از لژهای فراماسونری بود. این کتاب با رویکردی سکولار تدوین شده بود و تا مدت‌ها به‌عنوان نظریه توسعه در ایران مورد توجه هم‌فکرانش قرار داشت. این کتاب در واقع ترجمه قانون اساسی فرانسه بود (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۲۹). میرزا یوسف خان کتاب خود را در سال ۱۲۶۷ هجری شمسی همراه با نامه‌ای برای مظفرالدین میرزا، ولیعهد فرستاد و مضار دیکتاتوری و محاسن حکومت قانون را ذکر کرد. او در این کتاب گفته بود که بالاخره این تحول در کشور صورت خواهد گرفت و بساط استبداد برچیده خواهد شد. در اروپا هم این تحول ایجاد شده بود و حکومت‌های فردی به سمت نظام‌ها پارلمانی سوق داده شده بودند، اما دستگاه درباری آن روز که بنایش بر استبداد بود این فکر را نپذیرفت و در سال ۱۳۷۰ به دستور ناصرالدین‌شاه در قزوین زندانی شد و در سال ۱۳۷۴ از دنیا رفت (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۴۳۷-۴۲۷)؛ از جمله، دیگر کارهای میرزا یوسف خان مستشارالدوله، تدوین طرح کشیدن راه‌آهن از تهران به مشهد بود که مورد استقبال علما نیز قرار گرفت و در نهایت مابین تهران و حضرت عبدالعظیم عملیاتی شد (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۴۲۸).

هرچند اندیشه یوسف خان مستشارالدوله انجام اصلاحات به سبک غرب در ایران بود و اجرای آن در زمینه فرهنگی ما مشکل داشت، اما به هر صورت با سد دربار قاجاری روبه‌رو شد. دربار مستبد هرگز حاضر به از دست دادن پایه‌های قدرت استبدادی خود نبود. اگر امیرکبیر را با اندیشه اصلاحات ملی و ایرانی و میرزا یوسف خان را با اندیشه اصلاحات غربی، به‌عنوان دو حرکت برای تغییر شرایط آن روز ایران بدانیم، هر دو در مقابل دربار و نظام استبداد شاهی، نتوانستند پایدار بمانند و هر دو به نحوی از میان برداشته شدند؛ از این‌رو بود که مبارزه با استبداد شاهی در صدر اقدامات همه جریان‌های سیاسی برای پیشرفت ایران قرار گرفت.

فکر مبارزه با استبداد شاهان، زمانی قوت گرفت که ملت ایران یکپارچه در مقابل قرارداد شرکت تالیوت که

انحصار خرید و فروش تنباکو را در ایران از ناصرالدین‌شاه گرفته بود، ایستاد و پیروز شد. این اولین مداخله مستقیم دول خارجی در ایران بود که از دروازه شاه وارد شد. فتوای میرزای شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو عملاً دست شرکت رژی را بست و اعتراض‌های مدیران شرکت به ناصرالدین‌شاه موجب شد تا چنین اظهار دارد که ایران دو شاه دارد و مثل این است که من شاه دومم (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸-۹۱).

با توجه به این تجربه و تشخیص این که مانع پیشرفت کشور استبداد شاه است روحانیت پیش‌تاز مبارزات مردمی، به فکر انقلاب مشروطه افتاد. قصد آنان این بود که قانون حاکم شود و استبداد نباشد، اما نه آن نوع قانونی که مورد نظر میرزا یوسف خان تبریزی بود، بلکه قوانین اسلامی. از این جهت سه تن از روحانیون بنام تهران با مشورت علمای نجف، برای مقابله با استبداد کمر همت بستند. آنان قصد داشتند عدالت‌خانه تأسیس کنند تا با مشورت نمایندگان مردم قوانین حقه اسلامی در کشور جاری شود و دست مستبدین از جان و مال و ناموس مردم کوتاه گردد (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲-۱۱۹).

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی مطابق با ۱۳۱۳ هجری قمری به قتل رسید، اما حذف یک مستبد کارساز نبود و مستبد دیگر یعنی فرزند او مظفرالدین‌شاه از تبریز به تهران آمد و زمام امور را بر همان سیاق به دست گرفت. مقدمات انقلاب مشروطه در ماه رمضان سال ۱۳۲۲ هجری قمری مطابق با ۱۲۸۴ هجری شمسی فراهم شد. تظاهرات مردم در پشتیبانی از ایده‌های انقلابی و شهادت‌هایی که صورت گرفت موجب شد تا در تاریخ ۱۳ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ هجری قمری، مطابق با ۱۳ مردادماه سال ۱۲۸۵ هجری شمسی مظفرالدین‌شاه بالاخره فرمان مشروطیت را صادر کند. سه روز بعد، اصلاحیه‌ای بر این فرمان صادر شد. فرمان اول نظریه مشروطه مشروطه و فرمان دوم مشروطه مشروطه را در خود داشت. متعاقب آن انتخابات صورت گرفت و مجلس اول در شهریورماه همان سال برای تنظیم قانون اساسی کشور تشکیل گردید (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲-۱۱۹). این بزرگ‌ترین گام برای پیشرفت کشور بود که با موافقت همه نیروهای سیاسی ملی و مذهبی انجام شد.

هر نظام اجتماعی و دستگاه سیاسی برای انتظام خود نیاز به یک طرح و نقشه نظری دارد که به آن ایدئولوژی یا مکتب می‌گویند. در آن هنگام در مکتب اسلام، روحانیت علم فقه را به‌عنوان علم کاربردی اسلامی در اختیار داشت که می‌توانست قوانین اسلامی را از متون دینی استخراج کند، اما علمی که بتواند نظام سازی کند و ایدئولوژی اسلامی را به‌عنوان یک دستگاه اجتماعی در عمل فعال سازد در اختیار نبود. از این رو، مشکل نظام سازی، امنای ملت را به سمت ایده‌هایی که در اروپا نظام سازی کرده بود کشاند و در نهایت نظام پارلمانی برای تشکیل نظام سیاسی مورد توافق قرار گرفت.

این طرز توسعه، دقیقاً مانند آن چیزی بود که در اروپا در سرآغاز رنسانس و جدا شدن دولت از کلیسا شکل گرفت. کنت یا بارون شارل منتسکیوی فرانسوی، با نوشتن کتاب روح القوانين در سال ۱۷۴۸ توسل به قانون را جایگزینی برای نظام‌های دیکتاتوری پادشاهی و تأسیس حکومت‌های ملی متکی به رأی مردم معرفی کرد. او یک

نظام پارلمانی شامل دو مجلس یکی به نمایندگی از اشراف و لردها و دیگری به نمایندگی از مردم و عوام پیش‌بینی کرد. اصل تفکیک قوا را هم برای اجرای قوانینی که در مجلس‌ها تصویب می‌شد طراحی نمود. در این شکل از نظام سازی حکومتی، مجلس نمایندگان عوام، قوانین مناسب با روز را طراحی و تصویب می‌کند، مجلس لردها و اشراف اگر با منافشان در تضاد نبود، آن را می‌پذیرند و قوه مجریه باید آن را اجرا نماید. دستگاه یا قوه قضائیه هم مأمور نظارت است تا اگر کسی از قانون تخلف کند او را مجازات نماید.

آنچه به‌عنوان ضامن عملی در نظام تفکیک قوا لازم است یک دستگاه متمرکز پلیس قاهر است. پلیسی که همه گونه اختیار برای او در نظر گرفته شود و همه قدرت‌ها به او تفویض گردد که در واقع ضابط حکومت باشد. پلیس اجازه نمی‌دهد کسی از خرد و کلان از زیر بار اجرای قانون فرار کند. به این ترتیب، می‌توان گفت در طرح حاکمیت قانون و تفکیک قوا، دیکتاتوری فرد به دیکتاتوری قانون تبدیل می‌شود. توجه این است که قانون را نمایندگان مردم تصویب می‌کنند؛ حال آنکه در اصل اشراف و لردهای جامعه حق مخالفت با قوانین مصوب نمایندگان عوام مردم را دارند و همان‌ها که ثروت کشور را در دست دارند به وسیله پشتیبانی مالی از نظام متمرکز پلیس، این ابزار قدرت را هم در دست خود می‌گیرند.

روشنفکران و اندیشمندان متمایل و یا پیرو مکتب‌های انحرافی دینی دوران ناصرالدین‌شاه به این نظریه گرایش پیدا کردند و هم خود را برای عملیاتی کردن آن به کار گرفتند. این طرح زمانی توانست برای خود در بین نخبگان و مردم جامعه آن روز جایی پیدا کند که روحانیون طراز اول جامعه از آن به‌عنوان راهی برای مقابله با دیکتاتوری عنان‌گسیخته پادشاهان قاجار یاد کردند، اما در صورتی که قوانینی که حاکم می‌شود قوانین اسلامی باشد؛ به عبارت دیگر، در این انقلاب دو خط فکری در مقابل هم قرار گرفتند: مشروعه خواهی و مشروطه خواهی. مشروطه مشروعه به دنبال حاکم کردن همان الگویی بود که در نهضت تنباکو به کار گرفته شده بود و کشور را تحت زعامت نایب امام زمان (ع) قرار می‌داد و از طریق او قوانین اسلامی حاکم، مشروطه مشروعه به دنبال همان چیزی بود که در نظام‌های پارلمانتاریستی اروپا شکل گرفته بود (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲-۱۱۹).

ابتدا قانون اساسی بر اساس مشی دوم تصویب شد، اما با تلاش علمای دین، به ویژه شیخ فضل‌الله نوری، متمم قانون اساسی به آن اضافه شد. در متمم قانون اساسی مشروطیت دین رسمی کشور شیعه اثنی عشری قید شد و پادشاه ملزم شد تا به کلام‌الله مجید سوگند یاد کند که پاسدار این مکتب باشد. همچنین نظارت پنج‌تن از علمای طراز اول بر قوانین مصوب مجلس نیز آمد تا قانونی بدون انطباق با قوانین شرع از آن بیرون نیاید. به این ترتیب بود که علما به مشروطیت رضایت دادند و از آن حمایت کردند که البته در عمل نظارت علما به هیچ گرفته شد و قوانین به سمت آنچه در نظام‌های سکولار وجود دارد پیش رفت (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲-۱۱۹).

با تضعیف شاه و نیروهای نظامی دیگر نیروی قاهری که بتواند از این نظام قانون‌مدار حمایت کند وجود نداشت و دسیسه‌های انگلیس و روس موجب شد فقط چهار مجلس ملی تشکیل شود. در این مجالس هم در دوره سوم

افتخار نمایندگان این بود که طرفدار یکی از دولت‌های خارجی هستند. در دوره چهارم هم نمایندگان عمدتاً تحت تأثیر مکاتب غربی بودند و دیگر سخنی از همبستگی دین و سیاست نبود. از مجلس پنجم به بعد نمایندگان مجالس شورای ملی، وابسته به دربار و شاه شدند و حتی دیکتاتوری قانون هم حاکم نشد، بلکه مجدداً دیکتاتوری پادشاه دست‌نشانده روی کار آمد (بهار، ۱۳۷۹).

در مجلس چهارم رضاخان با تأسیس حزب سوسیالیسم نمایندگان شهرستان‌های کشور را دست‌نشانده خود کرد و مجلس را در اختیار گرفت. مجالس شورای ملی بعد هم به همین سرنوشت دچار شد و با فشارهای او نمایندگان تهران هم دست‌نشانده شدند. در مجلس چهارم رضاخان با مقاومت‌های مدرس توانست جمهوریت برقرار کند، اما موفق به انحلال سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی شد (بهار، ۱۳۷۹). ارتش یا نیروی نظامی قاهری که باید بود ضامن اجرای قانون باشد به سرکردگی خودش ساخته شد و در اختیار او بود؛ زیرا طبق قانون اساسی انتخاب نیمی از نمایندگان مجلس سنا در اختیار شاه بود و نیمه دیگر باید از رجال سیاسی انتخاب می‌شدند، عملاً مجلس سنا را هم در اختیار گرفت. به این ترتیب رضاشاه مالک الرقاب کشور گردید.

می‌توان گفت مشروطه مشروطه از دیگ پلو سفارت انگلیس درآمد و در ادامه هم تعزیه‌گردان اصلی در این جریان‌ها دولت فحیمه انگلستان بود. به این ترتیب انقلاب مشروطه با دسیسه‌های صورت گرفته، نتوانست مقصود علما و حتی روشنفکرانی که ایرانی می‌اندیشیدند را برآورده کند. دربار قاجاری سست‌عنصر در مقابل سیاست‌بازی‌های روس و انگلیس لنگ انداخت و با کنار رفتن روس‌ها بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه و تأسیس شوروی، میدان به‌طور کامل به دست انگلیسی‌ها افتاد. آنان هم با حمایت رضاخان و رضاشاه بعدی، نتوانستند عنان اختیار کشور را در دست بگیرند.

رویکرد انگلیس بعد از مشاهده اشتیاق ایرانیان به توسعه رویکردی کاسب‌کارانه است. ابتدا جای پای خود را در سیاست سفت کردند. با روی کار آوردن رضاخان به‌عنوان شاه ایران و مؤسس سلسله پهلوی، عنان امور اجرایی را در ایران در اختیار گرفتند. اکنون توسعه و واردکردن اقلام مدرنیت‌مانند کالایی در دست آنان بود که مشتری مصلوب الاختیاری مانند ایران داشت. به این ترتیب از طریق رضاشاه، با کاسب‌کاری آنان، نوعی شبه مدرنیت در ایران پیاده شد. ابتدا نظام آموزشی و اداری کشور را که می‌توانست فکر و اجرا را در اختیار آنان قرار دهد به‌سوی این شبه مدرنیت بردند و بعد نظام اقتصادی در قبضه قدرت ایشان در آمد و نوعی نظام شبه سرمایه داری شکل گرفت.

آنان در نهضت تنباکو فهمیده بودند که نقطه قوت ملت ایران دین و توسل به دین است. از این‌رو تلاش نمودند نظام آموزشی سکولار را در کنار حوزه‌های دینی به‌صورت بسیار فراگیر و گسترده ایجاد کنند. استفاده از قاعده تولید انبوه در نظام آموزشی به آنان این امکان را داد که کل مردم ایران را تحت پوشش قرار دهند. نظام اداری هم ابزاری برای اعمال منویات آنان بود که می‌بایست در سراسر ایران گسترده گردد. از این‌رو با قدرت نظامی که تحت امر رضاشاه ایجاد کردند، همه نهضت‌های محلی را سرکوب نمودند. تأسیس مدارس جدید را هم که از دوره قاجار در

کنار مکتب‌خانه‌ها ایجاد شده بود ادامه دادند و با تأسیس وزارت فرهنگ تحت امر رضاشاه آن را در سراسر کشور و در جاهایی که قدرت اداری رضاشاه نفوذ کرده بود گستراندند. خود این نظام آموزشی به‌گونه‌ای تنظیم شد که اشتیاق برای مدرن شدن را در روح و جان نسل جدید ایرانیان بکارد و در ضمن وادادگی در مقابل تمدن مدرن را افزایش دهد. به‌این ترتیب اشتیاق مشتری برای کالایی که در اختیار آنان بود عمیق و گسترده می‌شد.

به این صورت دولت مدرن شد و وزارت خانه‌هایی که می‌بایست این سیاست را پیگیری کنند، تشکیل یافت. کار این دولت صاف کردن جاده برای ورود کالاهای غربی به ایران از هر نوع بود. منبع درآمد برای خرید این کالاها هم منابع خام ملی ایران بود؛ در رأس این منابع نفت قرار داشت. پول نفت که به ثمن بخش خریداری می‌شد، بودجه دولت را تشکیل می‌داد و کاملاً تحت امر رضاشاه مصرف می‌گردید. بخشی از این پول بعد از هزینه‌های گزاف دربار، وارد سیستم اداری می‌شد. حقوق کارمندان برای آنان قدرت خرید ایجاد می‌کرد. با تغییر ابتدا نوع لباس و بعد به تدریج سبک زندگی آنان، ایشان اولین مشتری برای کالاهای وارداتی غرب شدند. فکر مصرف و نه تولید اقلام تمدنی مدرن، ایران را به یک کشور وابسته و مشتاق برای خرید همه کالاهای غربی تبدیل کرد. اگر تولیدی هم صورت می‌گرفت برای زمینه‌سازی مصرف اقلام کالاهای غربی بود. برای مثال، تحت عنوان صنعتی کردن کشور، از واردکردن کارخانه‌های قند شروع کردند و در چند استان این کارخانه‌ها را تأسیس نمودند. تجارت چای به‌طور گسترده و انحصاری در دست انگلیس بود. زمین‌های کشور هندوستان مساعد و مرکز تولید چای بود. وجود قند می‌توانست زمینه‌ساز مصرف چای و فروش این کالا در ایران باشد؛ بنابراین، می‌توان گفت رویکرد توسعه ایران در دوران رضاشاه رویکرد توسعه وابسته بود. نظام آموزشی اشتیاق و فرهنگ مصرف کالاهای غربی را ایجاد می‌کرد، نظام اقتصادی رویکرد تجاری برای واردکردن کالاهای غربی را داشت و نظام سیاسی هم به‌عنوان دلال واسط، این امور را در راستای وابستگی بیشتر و تحریص مصرف کالاهای فرهنگی و اقتصادی غرب مدیریت می‌کرد. منبع درآمد برای تأمین این خریده‌ها، منابع خام کشور و عمدتاً نفت بود. به‌این ترتیب نظام مصرف و توزیع شروع به رشد کرد. تولید عمدتاً در همان حد همان تولیدات بومی باقی ماند مگر تولیدات صنعتی محدودی که مانند قند در خدمت مصرف کالاهای وارداتی بود.

در کنار این نظام رسمی یک نظام بومی و غیررسمی هم در کشور حضور داشت، آن هم نظام اجتماعی دینی ایرانیان بود. با توجه به این‌که این نظام ریشه‌دار و برای خود در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دستورالعمل و فرهنگ داشت، به تدریج در مقابل فرهنگ وارداتی موضع‌گیری کرد و تلاش نمود تا از سبک زندگی اسلامی مردم صیانت کند. در مقابل آن، برنامه ریزان رضاشاهی هم تلاش در به حاشیه راندن این فرهنگ داشتند؛ برای مثال، در سال ۱۳۰۷ قانون متحدالشکل شدن لباس تصویب شد و همه مردان را مجبور به استفاده از کت‌وشلوار و کلاه پهلوی به‌جای هر سر پوش دیگر کرد. روحانیون اگر می‌خواستند عبا و عمامه داشته باشند لازم بود از دولت مجوز دریافت کنند. در سال ۱۳۱۳ کلاه پهلوی به کلاه شاپو تغییر یافت و استفاده از کفش چرمی به‌جای هر نوع کفش دیگری اجباری شد. در سال ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب، برای تغییر پوشش زنان اعمال شد و

برای عقب راندن مخالفت‌های دینی، نسبت به تعطیلی مدارس و مناسک دینی اقدام نمودند. به این ترتیب حرکت به سمت تغییر فرهنگی از فرهنگ اسلامی به فرهنگ تمدن مدرن شدت یافت. این تغییر فرهنگی نه با اقتناع، بلکه با زور و برای کسب رویه‌های فرهنگی غرب و وابستگی تمام‌عیار مردم ایران به آنان صورت گرفت.

سیاست اعمال توسعه و وابسته در کشورهایی که از فرهنگ غنی بومی برخوردار نبودند به راحتی پیش می‌رفت، اما در کشور ایران به علت وجود فرهنگ غنی و دیرپای اسلامی موانع بسیار بود و به کارگیری این شدت‌ها نمی‌توانست مردم مسلمان ایران را به گرنش وادار کند. کما این که برگزاری مراسم عزاداری سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) در دهه اول ماه محرم، در اطراف شهر و به دوراز چشم مأموران دولتی انجام می‌شد؛ و یا برخی از زنان برای ایاب و ذهاب با چادر، از پشت‌بام‌ها استفاده می‌کردند نه از معابر عمومی (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵-۱۵۳).

با به پایان رسیدن تاریخ مصرف رضاشاه و غیرقابل تحمل شدن سیاست‌های او از جانب مردم و شاید هم شک در وفاداری او نسبت به رؤسای انگلیسی خود، پس از اشغال ایران توسط متفقین، در کنار تحولات ناشی از پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان هیتلری، اداره‌کنندگان اصلی کشور تصمیم به برکناری او گرفتند. در شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی محمدرضا پهلوی به شاهی ایران منصوب شد. برخی از فشارهای رضاشاهی هم با روی کار آمدن او به عرصه سیاست، برای کسب مشروعیت عمومی و تبعیت مردم از او، شل و یا لغو شد؛ برای مثال، پوشیدن لباس روحانیت، برگزاری مراسم مذهبی و پوشیدن چادر که قبلاً جرم محسوب می‌شد، دیگر جرم نبود. ادامه کار مدارس دینی هم مجاز اعلام شد (زاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷-۱۵۶).

از آن پس شاه و مدیران او، فهمیدند که باید با روحانیت که در واقع امنای ملت ایران به حساب می‌آمدند، از در دوستی و تعامل برآیند. به این ترتیب، نظام رسمی توسعه‌یافته با سیاست توسعه و وابسته به غرب، در کنار نظام اجتماعی بومی و اسلامی کشور، به جای رودررویی، به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز روی آوردند. این همزیستی در دهه بیست شمسی موجب افزایش شدت میل به استقلال و مقابله با وابستگی‌ها شد. هنوز روحیه استقلال‌طلبی مردم حضور داشت و مرعوبیت نسبت به بیگانگان در سیاست‌مداران و عمدتاً در درس‌خوانده‌های نظام آموزشی سکولار بود.

در رأس مبارزه با وابستگی در دهه بیست هجری شمسی، تشکیل جنبشی بود که با همکاری روحانیت و روشنفکران برای ملی کردن صنعت نفت کشور کوشید نفتی که منبع اصلی درآمد کشور بود و با قیمتی نازل در دست شرکت انگلیسی، در واقع از ایران غارت می‌شد. رهبران روشنفکر در این نهضت برای در امان ماندن از فشارهای انگلیس دست کمک به سوی آمریکا دراز کردند. آمریکایی که با یک انقلاب از دست استعمار اروپا خود را نجات داده بود و دایه آزادی و دموکراسی داشت.

در میانه‌های دهه بیست هجری شمسی و تحت تأثیر پیروزی آمریکا در جنگ جهانی دوم و ورشکستگی دولت‌های اروپائی، آمریکا حضور خود را در اروپا و دیگر کشورهای تحت استعمار ایشان افزایش داد. رویکرد آمریکا به توسعه در کشورهای جهان نیز غیر از رویکرد اروپا و عمدتاً انگلستان بود. گفتمان اروپا توسعه وابسته را مدنظر داشت و اقلام تمدنی مدرن را مانند کالا به کشورهای جهان از موضع برتر تحمیل می‌کرد. آمریکا سیاست توسعه‌ای دیگری اتخاذ کرد. او با سرمایه‌گذاری بر منابع ملی هر کشور به ایجاد اشتغال در آنان پرداخت و نگاه تک‌محصولی دولت انگلستان را به منابع متنوع کشورها معطوف داشت.

این سیاست با برنامه‌ای که برای بازسازی اروپا از خرابی‌های جنگ جهانی دوم تنظیم شده بود و تحت عنوان طرح مارشال خوانده می‌شد آغاز گردید. همین نوع سیاست، تبدیل به سیاست اصلی توسعه در کشورهای مستعمره اروپا نیز گردید. در اروپا نیروی انسانی متخصص و زمینه فرهنگی مساعد، امکان سرمایه‌گذاری روی صنایع آنان را فراهم کرد و در واقع آمریکا با این سرمایه‌گذاری مالک صنایع اروپا شد. در دیگر کشورها وجود منابع طبیعی می‌توانست موجب سرمایه‌گذاری آمریکا و استحصال سود از این سرمایه‌گذاری گردد.

این سیاست روی زمینه‌ای که قبلاً توسط اروپا و عمدتاً انگلستان ایجاد شده بود، سوار گردید. وابستگی کشورهای جهان سوم به صورت ساختاری در نظام اجتماعی آنان آغاز شده بود: دولت‌های وابسته، نظام سیاسی وابسته و شبه مدرن، نظام فرهنگی وابسته و شبه مدرن و نظام اقتصادی وابسته و با رویکرد تجاری در کشورهای به اصطلاح جهان سوم مستقر بود. رویکرد آمریکا موجب می‌شود صنعت و تکنولوژی برخی از کالاها که زمینه تولید در کشورهای جهان سوم را داشتند، به آنجا منتقل شود و سرمایه‌گذاری روی منابع ملی آنان را باصرفه‌تر نماید. اروپائی‌ها هم از این سیاست تبعیت کردند و ضمن بازسازی خود، نسبت به صدور صنایع خویش به کشورهای جهان سوم مبادرت ورزیدند.

نظریه توسعه جدید علمی‌تر شده بود و رشته‌هایی تحت عنوان جامعه‌شناسی توسعه، اقتصاد توسعه و دیگر علوم وابسته را در دانشگاه‌های آمریکائی به وجود آورد. به یمن نظام آموزشی جدید، اشتیاق مردم کشورهای جهان سوم به توسعه نهادینه شده بود. این که غرب منشأ رشد و توسعه است و باید توسعه را از آنان گرفت، کاملاً جاقفاده بود. این که تنها راه رشد، مدرن شدن است، تحت تأثیر نظام فرهنگی رسمی پذیرفته شده بود. وابستگی جهان سوم به جهان اول و دوم، امری بدیهی می‌نمود. در نظر گرفتن استعدادهای فکری و مغز، به عنوان یکی از منابع رشد و توسعه و تأسیس دانشگاه‌های وابسته، به جوانان با استعداد جهان سوم این امکان را می‌داد که با مهاجرت به غرب، خود را به سرچشمه رشد و کمال برسانند. در این صورت خود می‌توانستند از جمله اداره‌کنندگان جریان مدرنیزاسیون شوند. به این ترتیب آن خواری و خفیفی زیردست بودن و مصرف‌کننده بودن را هم می‌توانستند با مهاجرت به کشورهای غربی و قرار گرفتن در موضع تولیدکنندگان، جبران کنند که البته و صدالبته با به دست گرفتن بخش بسیار جزئی و کوچکی از تولید هزاران هزار اقلام تمدنی غرب. پیچیدگی تمدن مدرن به حدی رسیده بود که برنامه‌ریزان

آنان می‌توانستند آن احساس وابستگی و حقارت در مردم کشورهای جهان سوم را بعد از مهاجرت به حیرت تبدیل کنند و جوان با استعداد جهان‌سومی را چه در غرب بماند و چه به کشور خود بازگردد تا انتهای عمر ره‌رو راه خود سازند.

برنامه توسعه یا مدرنیزاسیون توسط اندیشمندان عمدتاً آمریکائی دارای سه فاز در نظر گرفته شد: توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی و توسعه سیاسی. مرحله اول یعنی توسعه اقتصادی با صنعتی شدن و شهرنشینی مشخص می‌شود. حال که می‌شود از نیروی انسانی ارزان‌تر استفاده کرد و هزینه‌های نقل و انتقال را هم کم کرد، خود صنعت را به کشور جهان‌سومی می‌بریم و جریان تولید را در همان‌جا پی می‌گیریم. به این ترتیب کشور جهان‌سومی صنعتی می‌شود، اشتغال در آن ایجاد می‌شود و مردم آنجا ضمن وابستگی عمیق‌تر به مدیریت و فرهنگ غرب، خود را به تدریج جزئی از نظام جهانی به سرکردگی آمریکا حس می‌کنند؛ یعنی جزئی از نظام لیبرال سرمایه‌داری جهانی می‌شوند. لازم به ذکر است که خود تکنولوژی به سطوح مختلف تقسیم شده است. فقط تکنولوژی‌های غیر راهبردی اجازه ورود به کشورهای جهان سوم دارند؛ یعنی لازم است که وابستگی تکنیکی و زیردست بودن کشورهای جهان سوم از این لحاظ مراعات شود.

مرحله دوم توسعه، توسعه فرهنگی در نظر گرفته شد؛ یعنی متقاعد کردن مردم کشورهای جهان سوم برای کنار گذاشتن فرهنگ و سبک زندگی بومی خود و وابسته شدن کامل به نوع سبک زندگی غربی. به این ترتیب، کشورهای جهان سوم مانند کشورهای جهان دوم در اروپا که بعد از جنگ جهانی دوم کاملاً متقاعد شدند که اگر رهبری آمریکا را بپذیرند، رهبری واحد جهانی را خواهند پذیرفت. سکولاریسم و لیبرالیسم به معنی کنار گذاشتن هر نوع اعتقاد الهی و اعتقاد جزمی و پذیرفتن بی‌چون‌وچرای عقاید دیگران و احترام گذاشتن به هر نوع فکری، محور این برنامه‌ریزی فرهنگی است.

مرحله سوم توسعه با نام توسعه سیاسی در نظر گرفته شد. این مرحله را با عنوان دموکراتیزاسیون یا دمکرات کردن می‌خوانند. چنین تصور شد که وقتی از لحاظ اقتصادی، اقتصاد کشورهای جهان سوم وابسته با ساختار صنعتی تمدن مدرن شد و مردم متقاعد گردیدند که باید به همین سبک زندگی مدرن تن در دهند، وقت آن می‌رسد که اداره امور کشور را هم همین فکرها و وابسته به عهده بگیرند. سازوکار این تحول سیاسی را هم مردم‌سالاری لیبرال قرار دادند که خود عالم به ریزه‌کاری‌ها و مدیریت آن می‌باشند. به این ترتیب، به راحتی می‌توانند هر کس که منطبق بر مصالح و منافع ایشان فکر و عمل می‌کند را روی کار آورند.

این نوع برنامه‌ریزی از سال ۱۳۲۵ هجری شمسی در کشور ما با حضور برنامه ریزان آمریکائی آغاز شد. آنان با تنظیم برنامه‌های ابتدا هفت‌ساله و بعد از آن پنج‌ساله، تغییرات را در کشور ما آغاز کردند. این تغییرات بعد از کودتای ۲۸ مرداد و کنار گذاشتن نیروهای مذهبی و روشنفکران ملی‌گرا، با شدت و جدت و با ایجاد پلیس مخفی معوقی تحت عنوان ساواک، به مردم تحمیل گردید. دهه سی هجری شمسی متمرکز بر توسعه اقتصادی و صنعتی شدن و شهرنشینی پیش رفت. دهه چهل را دوران توسعه فرهنگی قرار دادند و به تغییر سبک زندگی مردم و عادت دادن آنان

به مصرف محصولات صنعتی، مانند روغن نباتی، شوینده‌های صنعتی، استفاده از وسایل خانگی جدید و غیره پرداختند. در دهه پنجاه هم قرار بر این بود که توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون لیبرال صورت گیرد.

برنامه‌های شبه مدرنیزاسیون انگلیس، شکاف طبقاتی بین‌شهری و روستایی و در شهرها بین وابستگان به دربار و دولت و غیر وابستگان را به وجود آورد. اقتصاد متکی به تجارت بود و بازار و بازاری‌ها از رونق اقتصادی بیشتری برخوردار بودند، اما به علت فقر اکثریت مردم ایران شکاف بین فقیر و غنی نسبت به گذشته نمود چندان متفاوتی نداشت. در نظام‌های قبل از صنعت معمولاً ۵ تا ۱۰ درصد از مردم در شهرها زندگی می‌کنند و از این تعداد هم در همین حدود طبقه بالا محسوب می‌شوند (Sjoberg: 1962, p110). در واقع همه مردم در فقر زندگی می‌کنند؛ بنابراین، از مظاهر حاشیه‌نشینی خبری نیست، اما بعد از ورود صنعت و گسترش تجارت شکاف‌های طبقاتی پیدا می‌شود و حاشیه‌نشینی هم رخ می‌نماید. طبق تحقیقاتی که در دهه ۵۰ هجری شمسی صورت گرفته حدود ۵ درصد از خانوارهای حاشیه‌نشینان، زمان شروع مهاجرت منجر به حاشیه‌نشینی خود را قبل از سال ۱۳۲۰ ذکر کرده‌اند (زاهد زاهدانی، ۱۳۶۹، ص ۴۱). به نحوی که شرح داده شد در دوره بعد از انقلاب مشروطه، به‌ویژه در عهد رضاشاه، ساختارهای زیر بنایی برای به وجود آمدن این پدیده در جامعه شکل گرفت.

در بخش نظریه تحقیق بیان شد که تمرکزگرایی منشأ حاشیه‌نشینی است. ساختارهای متمرکز از زمان تصویب قانون اساسی مشروطه زیربنای قانونی پیدا کرد و با روی کار آمدن رضاشاه با تأسیس نیروی نظامی متمرکز و دولت قاهر تمرکزگرا، ساختارهای این تمرکزگرایی عملیاتی شد. روابط اجتماعی به‌صورت تمرکزگرا تنظیم شد. امکانات به‌صورت تمرکزگرا توزیع گردید. به این ترتیب آثار این تمرکزگرایی در جمعیت خود را به شکل ضعیفی نشان داد، اما پس از اجرائی و عملیاتی شدن برنامه‌های توسعه آمریکائی در کشور، این تحولات به شکل بارزتری در جمعیت نمود پیدا کرد. در انتهای دهه سی که در واقع اولین فاز برنامه‌های توسعه در کشور جاری شده است طبق تحقیق بیان شده در بالا حدود ۳۰ درصد از خانواده‌های حاشیه‌نشین شروع به مهاجرت کردند. این رقم در انتهای دهه ۴۰ به بیش از ۶۵ درصد رسید. جدول (۱) ارقام فوق را نشان می‌دهد.

جدول (۱): سال شروع مهاجرت حاشیه‌نشینان در مجموع شهرهای اهواز، بندرعباس، بوشهر، شیراز، کرمان و همدان به شهر

ملاحظات	درصد	تعداد خانوار	زمان مهاجرت
به‌غیراز حاشیه‌نشینان شهر شیراز	۴/۹	۴۱	پیش از سال ۱۳۲۰
	۷/۸۹	۶۶	سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۰
	۳۰/۸۶	۲۵۸	سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۰
با احتساب سال ۱۳۵۱ برای شهر اهواز	۵۶/۳۵	۴۷۱	سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰
	۱۰۰/۰۰	۸۳۶	جمع

مأخذ: زاهد زاهدانی، ۱۳۶۹: صفحه ۴۱. جدول (۴).

تهران به‌عنوان پایتخت و بزرگ‌ترین شهر ایران قبل از انقلاب اسلامی بیشترین تعداد مهاجرت منجر به حاشیه‌نشینی را داشت، اما با وجود انجام تحقیقی در مورد حاشیه‌نشینان تهران، نتایج نهانی آن منتشر نشد (زاهد زاهدانی، ۱۳۵۶، ص ۲). به هر صورت روند افزایش مهاجرت‌ها با پیش رفتن برنامه‌های توسعه در جدول (۱) به‌خوبی نشان داده شده است.

در دهه پنجاه، شاه چون از مخاطرات برنامه توسعه سیاسی آگاه بود و قدرت او را نیز تهدید می‌کرد، زیر بار اجرای آن نمی‌رفت. با تأخیرهایی که شاه کرد، برنامه توسعه سیاسی به‌زور آمریکایی‌ها و فشار کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، از سال ۱۳۵۵ با برگزاری جلساتی انتقادی در انستیتو گوته و حسینیه ارشاد آغاز گشت و در نهایت، به انقلاب اسلامی با حضور میلیونی ملت مسلمان ایران در خیابان‌ها انجامید. اهداف انقلابیون در شعارهای اصلی روزهای حضور در خیابان‌ها، غیر از مرگ بر شاه، الله اکبر و لاله‌الاله، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی بود.

این شعارها چنین اشعار می‌دارند که ایرانیان در مقابل نظام بین‌المللی آمریکائی، قد علم کرده‌اند و می‌خواهند استقلال داشته باشند و زیر یوغ آمریکا و شوروی نمی‌روند. آنان در تدارک نوع جدیدی از نظام سیاسی هستند که به آن مردم‌سالاری دینی یا جمهوری اسلامی می‌گویند. این شعارها در واقع می‌توانست نشانه‌ای از اراده ملت ایران در گذاشتن نقطه پایان بر نوع توسعه‌ای باشد که با سرمایه‌های آمریکائی و دیگر کشورهای جهان اول و دوم و به اراده آنان در ایران عملیاتی شده بود. به همین مناسبت مشاوران و مستشاران و شرکت‌های آمریکائی و به دنبال آنان اروپائی از ایران کوچ کردند و ایران را به دست جنگ بی‌امانی از جانب صدام حسین برای سرنگون کردن این نظام جدید انقلابی سپردند. حدود ده سال به جنگ گذشت. بعد از ناامید شدن نظام استکبار جهانی از این‌که بتواند این نظام انقلابی را ریشه‌کن کند قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل تصویب و اجرا شد که جنگ را پایان داد.

در مباحثات پیش‌آمده برای بازسازی خرابی‌های جنگ و به‌عبارت‌دیگر رشد و توسعه ایران، دو نظر پیش آمد. حفظ ساختارهای گذشته و اداره استقلالی آنان و یا برهم زدن آنان و تنظیم ساختاری جدید با توجه به اصول و ارزش‌های اسلامی. متأسفانه دومین نظر به علت نارسا بودن طرح‌های پیشنهادشده پذیرفته نشد و طرح اول عملیاتی شد. کافی بود با حفظ ساختارهای از قبل باقی مانده با توجه به ارزش‌های اسلامی اصلاحاتی برنامه‌ریزی شود و بعد از چند سال شاهد تغییر آن ساختارها باشیم، اما متأسفانه کسانی که طرفدار حفظ ساختارهای موجود بودند نه تنها به حفظ آنان کوشیدند، بلکه چنین اندیشیدند که خودشان می‌توانند جای شاه را بگیرند و ضمن حفظ همان مناسبت‌ها به‌جای عمل درباری، اسلامی و ملی عمل کنند. غافل از این‌که خود ساختارها به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که چاره‌ای برای دست اندرکاران جز این‌که به فکر سرمایه‌های خارجی باشند و امور را برحسب اراده آنان بچرخانند، باقی نمی‌گذارد.

هرچند بعد از انقلاب تلاش زیادی برای کوچک کردن دولت و سپردن کارها به دست مردم سعی همه دولت‌ها

بوده است، اما باین‌که حجم بخش دولتی به تدریج و به نسبت کوچک شده است، اما نوع ساختار اقتصادی و برنامه‌ریزی کل کشور که تمرکزگراست بخش خصوصی را هم متمرکز و یا حتی متکی به دولت تنظیم نموده است. حفظ ساختارهای گذشته در کل یعنی تن دادن به تمرکزگرایی؛ بنابراین، روند مهاجرت از مناطق کمتر برخوردار به سوی مراکز برخوردار همچنان ادامه یافته است. به این ترتیب، حاشیه‌نشینی نیز رو به رشد گذاشت و نیروهای آزاد شده بعد از انقلاب در داخل ساختارهای قبل آثار آن را شدت بخشیدند.

در ابتدا بازسازی مناطق حاشیه‌نشین و بهبود بخشیدن به شرایط و کیفیت زندگی آنان موجب شد تا بهسازی صورت گیرد و بهداشت در این مناطق بهبود یابد. از این رو ظاهر مناطق حاشیه‌نشین بسیار ارتقا یافته است. دیگر کپرنشینی و کارتن‌آباد و حلبی‌آباد بسیار کمی به چشم می‌خورد، اما با توجه به امکانات شهری، هنوز مناطقی که از این امکانات محروم هستند و حاشیه‌نشین به حساب می‌آیند، مشاهده می‌شود. وقتی ساختارها اصلاح نشده باشند افزایش این پدیده اجتناب‌ناپذیر است. باید ساختارها و روش توسعه تغییر یابند تا حاشیه‌نشینی درمان شود.

در ادامه با توجه به آمارهای مرکز آمار ایران و بررسی‌های گذشته نویسنده، وضعیت تمرکزگرایی در کشور را از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰ گزارش می‌کنیم.

در مقاله «نگاهی کلان به مهاجرت و توزیع جمعیت در ایران از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵»، بررسی سرشماری‌های یادشده در کل کشور نشان می‌دهد که در دهه اول، یعنی ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، بخش عمومی یا دولتی به میزان ۲/۵ برابر افزایش یافته درحالی‌که تعداد شاغلان بخش خصوصی تقریباً ثابت مانده است. بر اساس قوانین موجود که تمرکزگرا هستند، تهران و مرکزهای استان‌ها مکان جذب عمده شغل‌های دولتی است و به همین دلیل جمعیت نیز به دنبال دستیابی به امکانات موجود به سوی نقاط تمرکز امکانات به سوی این نقاط رهسپار شده‌اند. شدت تمرکز در این نقاط تعیین‌کننده میزان جذب مهاجران است، طوری که تهران که مرکز عمده تمرکز است بیشترین مهاجر را به خود جذب کرده است و سپس مرکز استان‌ها محل جذب مهاجران بوده‌اند. در دهه دوم، یعنی ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵، این روند به صورت قبل ادامه نیافت و با گسترش بخش خصوصی تا حدی از شدت هجوم مهاجران به شهر کاسته شده است. عامل مهمی که در این دوره بر توزیع جمعیت و مهاجران مؤثر واقع شده افزایش جمعیت بوده است. در این دوره بخش خصوصی با توجه به افزایش کارفرمایان، به صورت متمرکز گسترش پیدا کرده و این عامل افزون بر رشد جمعیت سبب تمرکز مهاجران در نقاط برخوردار از امکانات شغلی بیشتر یعنی شهرها شده است. نکته قابل‌ذکر این‌که در دو دوره یادشده همه استان‌های کشور به یکسان از قاعده مطرح‌شده پیروی نکرده‌اند که به دلیل یکسان نبودن میزان تمرکز امکانات اجتماعی آن‌ها است. تفاوت میزان بهره‌مندی استان‌ها از امکانات موجود و عوامل خارجی نظیر جنگ و پیامدهای مرتبط با آن در ایجاد این ناهماهنگی یادشده مؤثر می‌باشند (زاهد زاهدانی، ۱۳۸۵).

سرشماری سال ۱۳۸۵ کشور نشان می‌دهد که در مقایسه با سرشماری قبل ۶/۴ درصد به شاغلان بخش

خصوصی افزوده و ۴/۶۶ درصد از شاغلان بخش عمومی کاسته شده است. در سال یادشده ۷۳/۶ درصد از کل شاغلان در بخش خصوصی و ۲۴/۵ درصد در بخش دولتی فعالیت دارند درحالی‌که این درصدها برای سال ۱۳۷۵ به ترتیب ۶۷/۲ و ۲۹/۲۰ درصد بوده است. جز استان سیستان و بلوچستان که کاهش معادل ۰/۶۱ درصد را نشان می‌دهد، در همه استان‌های کشور شاهد افزایش شاغلان در بخش خصوصی هستیم. سه استان سمنان، خوزستان و تهران بیشترین افزایش را در این بخش تجربه کرده‌اند و به ترتیب ۱۲/۰۵ درصد، ۱۱/۰۶ درصد و ۱۰/۵۴ درصد افزایش داشته‌اند درحالی‌که استان‌های چهارمحال و بختیاری و آذربایجان شرقی و همدان کمترین افزایش را نشان داده‌اند؛ این سه استان به ترتیب ۰/۰۶ درصد، ۱/۸۵ درصد و ۱/۸۶ درصد افزایش یافته‌اند. سایر استان‌ها بین ۲/۳۰ درصد تا ۹/۶۴ درصد افزایش شاغلین در بخش خصوصی را تجربه کرده‌اند.

در سرشماری ۱۳۸۵ در مقایسه با سرشماری قبل میزان کارفرمایان بخش خصوصی ۶/۵ درصد افزایش داشته است. در این سرشماری کارفرمایان بخش خصوصی استان‌ها بین حداقل ۱/۸۶ تا حداکثر ۹/۵۴ درصد افزایش یافته‌اند. استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان به ترتیب با ۸/۵۸ و ۸/۴۲ درصد بیشترین افزایش و استان گیلان با ۱/۸۷ درصد کمترین میزان افزایش را نشان داده است. در سایر استان‌ها کارفرمایان بخش خصوصی بین ۴/۳ تا ۸/۳۱ درصد افزایش یافته‌اند.

در همین سرشماری مقایسه درصد کارکنان مستقل در سال ۱۳۸۵ در مقایسه با سرشماری قبل نشان‌دهنده افزایش ۱۳/۲۲ درصدی در کل کشور است. استان‌های مختلف افزایشی بین حداقل ۶/۸۱ در استان زنجان تا ۲۴/۴۶ درصدی در استان کرمانشاه را تجربه کرده‌اند.

مقایسه مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی در سرشماری سال ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ نشان از کاهش در همه استان‌های کشور، جز در استان‌های چهارمحال و بختیاری و سیستان و بلوچستان دارد. در استان زنجان ۱۱/۵۵ درصد و در استان سمنان ۱۰/۰۱ درصد کاهش اتفاق افتاده است که بیشترین کاهش در بین استان‌های مختلف است. در استان آذربایجان شرقی ۰/۷۸ درصد و استان قم ۰/۱۳ درصد کاهش مشاهده می‌شود که کمترین درصد کاهش را تجربه کرده‌اند. درصد افزایش این دسته از شاغلان در استان چهارمحال و بختیاری ۱/۱۷ درصد و در استان سیستان و بلوچستان ۱/۹۵ درصد است. سایر استان‌ها کاهش بین ۱/۵۳ درصد تا ۹/۹۵ درصد را نشان داده‌اند (جدول‌های ۱ و ۲، ضمیمه).

بررسی مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی کل کشور در سرشماری ۱۳۸۵ نشان‌دهنده افزایش ۴/۴ درصدی در مقایسه با سرشماری ۱۰ سال قبل است؛ استان بوشهر بیشترین میزان کاهش (۲۲/۱۹ درصد) و استان همدان کمترین میزان کاهش (۰/۰۹ درصد) را تجربه کرده است. در همین سرشماری استان فارس کمترین میزان افزایش (۰/۰۵ درصد) و استان گیلان بیشترین میزان افزایش (۹/۰۲ درصد) را نشان داده‌اند. بر این اساس تمرکزگرایی در بعضی استان‌ها کاهش و در بعضی افزایش یافته است.

درصد مهاجران در سال ۱۳۸۵ در مقایسه با سرشماری قبل در استان‌های تهران، گیلان، کرمان و چند استان افزایش و در غالب استان‌ها کاهش یافته است. نکته قابل توجه جذب چشمگیر مهاجران در مرکز کشور، تهران، است که مرکز تمرکز امکانات شغلی در بخش خصوصی و عمومی نیز است.

سرشماری ۱۳۹۰ که به فاصله ۵ سال پس از سرشماری ۱۳۸۵ انجام شده است نشان‌دهنده افزایش ۰/۶۸ درصدی بخش خصوصی کشور در مقایسه با سرشماری دوره قبل است. کل شاغلان این بخش در ۱۸ استان کشور افزایش و در ۱۲ استان کشور کاهش یافته‌اند. آذربایجان غربی ۲/۱۰ درصد کاهش داشته است که بیشترین میزان کاهش در بین استان‌های کشور بوده است و استان کهگیلویه و بویراحمد بیشترین افزایش (۴/۸ درصد) را تجربه کرده است. در این سرشماری کاهش ۵/۱۲ درصدی کارفرمایان در بخش خصوصی کشور مشاهده می‌شود و از میان استان‌های مختلف، استان سیستان و بلوچستان بیشترین میزان کاهش (۶/۹۳ درصد) و استان گلستان کمترین کاهش را در این سرشماری (۲/۵۶ درصد) نشان داده‌اند. همچنین کل کشور با کاهش ۰/۸۳ درصدی کارکنان مستقل در سال ۱۳۹۰ مواجه شده و غالب استان‌های کشور نیز با کاهش کارکنان در این بخش روبرو شده‌اند. بیشترین میزان کاهش در استان چهارمحال و بختیاری (۸/۰۳ درصد) و کمترین کاهش در استان اصفهان (۰/۵۹ درصد) است. حداقل افزایش در استان قزوین (۰/۰۵ درصد) و بیشترین افزایش در استان سمنان (۵/۲۲ درصد) مشاهده می‌شود.

مزد و حقوق‌بگیران بخش دولتی کل کشور در سرشماری ۱۳۹۰ در مقایسه با سرشماری ۵ سال قبل ۳/۵۰ درصد کاهش یافته‌اند. در این دوره بیشترین کاهش در استان بوشهر (۸/۶۲ درصد) و کمترین کاهش در استان اردبیل (۰/۷۲ درصد) مشاهده شده است.

در سرشماری ۱۳۹۰ درصد مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی به میزان بالایی افزایش یافته است. بر این اساس تمرکزگرایی در کل کشور در بخش خصوصی در مقایسه با ۵ سال قبل ۱۴/۴۶ درصد افزایش یافته است. همچنین در این دوره در تمام استان‌های کشور افزایش این گروه مشاهده شده است که نشان‌دهنده افزایش تمرکزگرایی در تمام استان‌های کشور است. استان سیستان و بلوچستان کمترین میزان افزایش (۵/۸۸ درصد) و استان بوشهر بیشترین میزان تمرکزگرایی (۲۶/۵۸ درصد) در این بخش را نشان داده است.

در سرشماری سال ۱۳۹۰ در مقایسه با ۵ سال قبل میزان مهاجرت در کل کشور کاهش یافته است. با این حال این میزان در استان‌هایی مانند بوشهر، سمنان و چند استان دیگر افزایش یافته است درحالی‌که در استان تهران و چند استان دیگر کاهش یافته است، ولی همچنان تعداد فراوانی از مهاجران به استان تهران مهاجرت کرده‌اند. به این علت که استان خراسان در سال ۱۳۸۵ به سه استان تفکیک شده است و استان‌های قزوین و گلستان در سرشماری سال ۱۳۸۵ و استان البرز در سرشماری ۱۳۹۰ اضافه شده‌اند، در این بررسی مقایسه نشده‌اند.

در یک جمع‌بندی برای سال‌های بین ۱۳۸۵ تا ۹۰ می‌توان گفت: در سرشماری سال ۱۳۸۵ در همه استان‌های

کشور، جز استان سیستان و بلوچستان، در مقایسه با سرشماری قبل به شاغلان بخش خصوصی افزوده و از شاغلان بخش عمومی کاسته شده است. بیشترین میزان افزایش در سه استان سمنان، خوزستان و تهران مشاهده شده است. در این دوره زمانی ده‌ساله در مقایسه با سرشماری قبل میزان کارفرمایان بخش خصوصی نیز افزایش یافته است. استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان بیشترین افزایش را تجربه کرده‌اند. از اطلاعات موجود چنین دریافت می‌شود که از میزان تمرکزگرایی در بخش دولتی کاسته شده است، ولی در بخش خصوصی در بعضی استان‌ها و از جمله، استان تهران و سیستان و بلوچستان تمرکزگرایی در بخش خصوصی شدت گرفته است. همچنین در بعضی از استان‌ها با افزایش درصد کارکنان مستقل کاسته شدن از میزان تمرکزگرایی مشاهده می‌شود. در این دوره درصد کارکنان مستقل در استان کرمانشاه بیشترین افزایش و در استان زنجان کمترین شدت افزایش را داشته است. همچنین در همین دوره با افزوده شدن بر درصد کارکنان بخش عمومی یا دولتی در استان‌های چهارمحال و بختیاری و سیستان و بلوچستان تمرکزگرایی در این دو استان در مقایسه با دوره قبل شدت یافته است.

مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی در کل کشور در سرشماری ۱۳۸۵ افزایش یافته است. این روند در بین استان‌های مختلف کشور به این صورت ادامه نیافته و درحالی‌که در بعضی استان‌ها؛ از جمله، استان بوشهر کاهش قابل‌توجهی مشاهده می‌شود در استان گیلان افزایش این گروه از شاغلان نشان داده شده است. بر این اساس تمرکزگرایی در بعضی استان‌ها کاهش و در بعضی افزایش یافته است.

جذب مهاجران در سال ۱۳۸۵ به استان‌های تهران، گیلان، کرمان و چند استان دیگر افزایش و در غالب استان‌ها کاهش یافته است.

افزایش سهم بخش خصوصی کشور در سرشماری ۱۳۹۰ همراه با افزایش آن در همه استان‌های کشور نیست. تعدادی از استان‌ها در این دوره با کاهش و تعدادی با افزایش این سهم روبرو شده‌اند؛ برای مثال درحالی‌که سهم استان آذربایجان غربی کاهش یافته سهم استان کهگیلویه و بویراحمد افزایش یافته است. کاهش سهم کارفرمایان بخش خصوصی کشور حاکی از کاهش میزان تمرکزگرایی در این بخش است. کل کشور در این دوره ۵ ساله کاهش کارکنان مستقل را تجربه کرده و غالب استان‌های کشور نیز با کاهش شاغلان این بخش روبرو شده‌اند. بیشترین میزان کاهش در استان چهارمحال و بختیاری اتفاق افتاده است. مزد و حقوق‌بگیران بخش دولتی کل کشور در سرشماری یادشده کاهش یافته‌اند که نشانه‌ای از کاهش میزان تمرکزگرایی در بخش دولتی کشور است درحالی‌که در این دوره سهم مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی به میزان قابل‌توجهی افزایش یافته است که نشان‌دهنده روند رو به گسترش تمرکزگرایی در بخش خصوصی است. نکته قابل‌توجه این‌که این دوره در تمام استان‌های کشور افزایش این گروه مشاهده شده است که نشان‌دهنده افزایش تمرکزگرایی در تمام استان‌های کشور است.

بیشترین میزان تمرکزگرایی در بخش خصوصی در استان بوشهر مشاهده می‌شود. در سرشماری سال ۱۳۹۰، میزان مهاجرت نسبت به دوره قبل در کل کشور کاهش یافته است و درحالی‌که این میزان در استان‌هایی؛ زیرا بوشهر،

سمنان و چند استان دیگر افزایش یافته است در بعضی از استان‌ها دیگر کاهش یافته است. هرچند در این دوره کاهش درصد مهاجران به استان تهران دیده می‌شود، ولی همچنان تعداد فراوانی از مهاجران به استان تهران مهاجرت کرده‌اند.

مقایسه درصد شاغلان بخش عمومی در سرشماری‌های یادشده نشان‌دهنده افزایش این گروه از شاغلان در کل کشور در سرشماری ۱۳۶۵، در مقایسه با سرشماری ۱۳۵۵ است. در حالی که در سه دوره بعدی از سهم این گروه کاسته شده است. برخلاف بخش عمومی در بخش خصوصی کل کشور در سرشماری ۱۳۶۵ نسبت به سرشماری ۱۳۵۵ سهم این گروه از شاغلان کاهش و در سرشماری‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ افزایش یافته است. در بخش خصوصی از سرشماری ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۵ رشد سهم کارفرمایان بخش خصوصی مشاهده می‌شود که سبب افزایش تمرکزگرایی در بخش خصوصی در این دوره زمانی شده است و سپس در آخرین سرشماری کاهش سهم این گروه مشاهده می‌شود که نشان از تمرکززدایی در بخش خصوصی کشور دارد. افزایش درصد کارکنان مستقل به‌طور مداوم از سرشماری اول تا آخر کمی تمرکززدایی در بخش خصوصی را نشان می‌دهد که تأییدکننده مطلب قبلی است.

نکته مهم این‌که باوجود این‌که افزایش کارکنان مستقل و کاهش کارفرمایان در آخرین سرشماری که می‌تواند نویدبخش تمرکززدایی باشد مشاهده نوسانات مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی تا حدی از این امید می‌کاهد. سهم کل کشور از این گروه که در دوره دوم نسبت به دوره اول کاهش یافته در سرشماری دوره دوم تا آخر دوره مجدداً روندی صعودی یافته و در آخرین دوره به بیشترین حد خود می‌رسد.

جدول (۲): مقایسه درصد شاغلان بخش عمومی و خصوصی در سرشماری‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰ در کل کشور.

سرشماری	سرشماری	سرشماری	سرشماری	سرشماری	درصد	استان
۱۳۹۰	۱۳۸۵	۱۳۷۵	۱۳۶۵	۱۳۵۵		
۲۳/۰۳	۲۴/۵۴	۲۹/۲	۳۰/۳۶	۱۶/۸	مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی	کل کشور
۷۴/۲۴	۷۳/۵۷	۶۷/۲	۶۵/۶	۸۲/۷	کل بخش خصوصی	
۵/۰۴	۷/۴۷	۳/۶	۲/۶	۱/۴۸	کارفرما	
۴۰/۰۶	۳۵/۹۷	۳۵/۶۸	۴۲/۶۷	۳۵/۳۹	کارکن مستقل	
۴۱/۲۴	۲۶/۷۹	۲۲/۴	۱۶/۱۴	۳۷/۴	مزد و حقوق‌بگیران	

در جدول (۲) مشاهده می‌شود که به‌طور خلاصه پس از انقلاب اسلامی تمرکزگرایی در کل کشور به‌صورت زیر در حال تغییر و تحول بوده است:

الف) تمرکزگرایی در بخش دولتی، مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی، در دهه ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ افزایش و در دهه‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ و ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ کاسته شده است؛ بنابراین، درنهایت در این دوره زمانی، روند تمرکزگرایی در این بخش در کل کشور میل به کاهش دارد.

ب) سهم بخش خصوصی در فاصله سرشماری ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ کاهش و سپس از سرشماری ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ افزایش یافته است.

ج) به سهم کارفرمایان این بخش در کل این دوره، پیوسته افزوده شده است که بر شدت تمرکزگرایی این بخش افزوده است.

د) سهم کارکنان مستقل که در دهه ۶۵-۱۳۵۵ افزایش یافته است و در سرشماری ۱۳۷۵ کاهش و سپس در سرشماری‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ افزایش یافته است و درنهایت این وضعیت از تمرکزگرایی در بخش خصوصی کاسته است.

ه) سهم مزد و حقوق‌بگیران بخش خصوصی از سرشماری ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ کاهش و سپس از سرشماری ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ افزایش یافته است که سبب شدت یافتن تمرکزگرایی در بخش خصوصی شده است.

بر اساس این اطلاعات به نظر می‌رسد که تمرکزگرایی در سال ۱۳۹۰ در کل کشور در بخش دولتی کاهش یافته است درحالی‌که در بخش خصوصی افزایش پیدا کرده است. این مطلب نشان می‌دهد که تنها تغییری که بعد از انقلاب در ساختار اشتغال کشور که آن را شاخص روابط اجتماعی در نظر گرفتیم، ایجاد شده است، انتقال تمرکزگرایی از بخش دولتی به بخش خصوصی بوده است. هرچند می‌دانیم که این بخش خصوصی در واقع بخشی است که به‌شدت وابسته به دولت است و به خرج دولت اداره می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، اگر قبل از انقلاب یک امضای طلائی وجود داشت که کل اقتصاد را می‌چرخاند، امروز تعداد این امضاءهای طلائی افزایش یافته است، اما ساختار همان ساختار تمرکزگراست. در نتیجه می‌توان گفت بر اساس نظریه این تحقیق مهاجرت به‌سوی مراکز تمرکز امکانات افزایش یافته و در نتیجه حاشیه‌نشینی نیز رو به افزایش بوده است.

بر اساس آمارهای سرشماری سال ۱۳۹۵ تعداد حاشیه‌نشینان کرج ۳۸/۵ درصد، کرمانشاه ۳۳ درصد، اهواز ۳۰ درصد، تبریز ۲۸ درصد، تهران ۲۰ درصد و اصفهان ۲۰ درصد از کل جمعیت شهری‌شان برآورد شده است. با توجه به این‌که گفته شد وضعیت مسکن حاشیه‌نشینان به نسبت قبل از انقلاب ارتقا یافته است در واقع درصد‌های ذکر شده در بالا درصد جمعیت ساکن در محلات فقیرنشین این شهرها است که از امکانات کافی در مقایسه با دیگر قسمت‌های شهر برخوردار نیستند. سیاست‌های مقابله با حاشیه‌نشینی هم برعکس آنچه در قبل از انقلاب مشاهده می‌شد که امحاء حاشیه‌نشینی از طریق وادار کردن آنان به بازگشت به موطن خویش بود، مدارا و توانمندسازی حاشیه‌نشینان است.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، ریشه حاشیه‌نشینی و بسیاری دیگر از مفاصل اجتماعی در جامعه ما تمرکزگرائی روابط اجتماعی است. این ساختارها برای توسعه و جبران عقب‌افتادگی از قافله تمدن مدرن در ایران پیاده‌سازی شد. برای آسیب‌شناسی سیاست‌های توسعه روند آن را مرور کردیم. گفتیم ساختارهای تمرکزگرا از انتهای دوره قاجار در جامعه ما برنامه‌ریزی شد و در دوره پهلوی با زور تنظیم و مستقر گردید. کار این ساختارهای متمرکز، در اختیار بیگانگان و به‌ویژه آمریکا قرار دادن امکانات کشور از طریق سرمایه‌گذاری آنان در ایران است. وقتی سرمایه‌های آنان آمد به دنبال آن حقوق‌حقوق برای نظارت و صیانت از سرمایه هم مطرح می‌شود و آنگاه است که عنان اختیار مدیریت کشور از دست کسانی که دل برای استقلال کشور می‌سوزاند خارج خواهد شد. افزون بر آن که آثار سوء این نوع مدیریت‌های تمرکزگرا، فسادهایی نظیر حاشیه‌نشینی هم است. پس چاره کار رفتن به سمت برنامه‌ریزی بومی، درون‌زا و غیرمتمرکز در کشور است.

رهبر معظم انقلاب که سکان‌داری تنظیم سیاست‌های کلان کشور را به دست دارند، با توجه به این که می‌دانند برنامه‌های توسعه آمریکائی مشکلات ما را دوچندان می‌کند، فرموده‌اند از لفظ توسعه در برنامه‌ریزی‌های رشد استفاده نشود و عنوان پیشرفت برای برنامه‌های رشد نظام جمهوری اسلامی به کار رود. پیشرفت در نظام جمهوری اسلامی می‌باید بر مبنای ارزش‌ها و اخلاق اسلامی شکل گیرد و هدف آن رسیدن به تمدن نوین اسلامی باشد. به همین منظور ایشان در سال ۱۳۹۰ فرمان تأسیس مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را صادر کردند و رئیس و اعضای شورای عالی آن را منصوب نمودند. پس از به‌کارگیری حدود سه هزار تن از متفکرین و متخصصان و صاحب‌نظران و چند هزار جوان فرزانه نتیجه این تحقیقات در نود هزار صفحه قابل‌استفاده محققان تهیه شده است. با این پشتوانه کاری، در مهر سال ۱۳۹۷ این مرکز سندی را تنظیم کرد که اهم مبانی و آرمان‌های پیشرفت و افق مطلوب کشور در پنج دهه آینده را ترسیم می‌کند. این سند توسط رهبری به نظرخواهی عمومی گذاشته شده و یک مهلت دو ساله برای نهائی کردن آن در نظر گرفته شده است. این سند قرار است از آغاز قرن پانزدهم هجری شمسی اجرا شود و خطوط اصلی حاکم بر الگوی اسلامی ایران پیشرفت را تعیین نماید.

در غیاب این الگو تلاش‌های صورت گرفته در مدت چهل و دو سال گذشته در زمینه رشد جمهوری اسلامی، با توجه به فشارهای وارد شده بر آن تا حدودی قابل دفاع است. تاکنون با توجه به زمینه‌های موجود در کشور و جهان و وابستگی‌های سه نظام اجرائی، فرهنگی و اقتصادی به نظام جهانی به یمن برنامه‌های توسعه اجرا شده در دوره قاجار و عمدتاً پهلوی، برنامه‌های اجرا شده برای پیشرفت، در بخش‌های اقتصادی و فرهنگی از بخش سیاسی عقب‌تر است. در بخش سیاسی جمهوری اسلامی ایران توانسته با حاکم کردن نسبی مردم‌سالاری دینی، استقلال خود را به دست آورد و خود برای خویش بر اساس مصالح ملی تصمیم بگیرد. هرچند در این بخش هم هنوز وابستگی‌های

فکری برخی از فعالان و سازمان‌های سیاسی وجود دارد، اما در بخش‌های فرهنگی و اقتصادی، با وجود این‌که پیشرفت‌های چشم‌گیر، هنوز راه نرفته بسیار است.

امید است با تصویب سند پنجاه ساله الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت خط رشد کشور بر ریل اسلامی ایرانی خود قرار گیرد و راه برای رفتن به سوی تمدن نوین اسلامی هموار گردد.

## منابع

- آیتی معروف به آواره، (بی‌تا)، *کواکب‌الدوریه*.
- *بررسی حاشیه‌نشینان تهران*، شناسایی واحدها، (۱۳۵۰)، بخش جامعه‌شناسی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، بهمن.
- بهار، ملک الشعرا، (۱۳۷۹)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: امیر کبیر.
- زاهد زاهدانی، سید سعید و محمد علی اسلامی، (۱۳۸۰)، *بہائیت در ایران*، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زاهد زاهدانی، سید سعید، (۱۳۵۸)، *نظری اجمالی به حاشیه‌نشینان و برنامه ریزی*، مرکز جمعیت‌شناسی دانشگاه شیراز.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۹)، *حاشیه‌نشینان*، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵)، «نگاهی کلان به مهاجرت و توزیع جمعیت در ایران از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵ هجری شمسی»، تهران: نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران. انجمن جمعیت‌شناسی ایران.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۱)، *جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران*، تهران: انتشارات سروش و طاها.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۵)، «نظریه‌ای در مورد مهاجرت با توجه به نمونه ایران»، مجله علوم اجتماعی و انسانی، شیراز: دانشگاه شیراز، پائیز، دوره دوم، شماره اول.
- زاهد، سید سعید؛ جاجرمی‌زاده، محسن و محمدرضا تقوی، (۱۳۹۳)، «فرهنگ به‌مثابه رسانه‌ای میان اراده و عمل جمعی (مطالعه تطبیقی فرهنگ اسلامی و سکولار)»، رسانه و فرهنگ، ج ۳، شماره ۲، ص ۷۶-۵۵.
- شمیم، علی‌اصغر، (۱۳۷۹)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات زریاب.
- فشاهی، محمودرضا، (۱۳۵۴)، *از گات‌ها تا مشروطیت، گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فتوودالی ایران*، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- مرکز، آمار ایران، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن - ۱۳۷۵.
- مرکز، آمار ایران، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن - ۱۳۸۵.
- مرکز، آمار ایران، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن - ۱۳۹۰.

- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، (۱۳۷۷)، *تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: امیرکبیر.

- Clinard, Marshal B. (1966) *Slum and Community Development*, The Free Press, New York.
- Elias, Claude E. & et all, (1964) *Metropolis: Values in Conflict*, Belmont, California, Wands Worth Publishing Co. Inc.
- McGee, Terence (2008). "Conservation and Dissolution in the Third World City: The Shanty Town as an Element of Conservation", *Development and Change* 10(1): 1-22.
- Sjoberg, Gideon (1962) *The Preindustrial City, Past and Present*. New York: The Free Press.
- Urlanis, B (1971). *Wars and Population*. Moscow: Progress publishers.